

## The Style of Imam Ali's Rulings in the Islamic and Cultural Field

### ARTICLE INFO

*Article Type*  
Research Article

#### Authors

Fatemeh Yari <sup>1</sup>  
Seyedeh Saeedeh Gharavi <sup>2\*</sup>  
Ezzatullah Molaie Niya <sup>3</sup>

#### How to cite this article

Fatemeh Yari, Seyedeh Saeedeh Gharavi, Ezzatullah Molaie Niya, The Style of Imam Ali's Rulings in the Islamic and Cultural Field. *Islamic Life Style*. 2022; 6(2):281-289

1. PhD student, Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Qom, Qom, Iran.
2. Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Qom, Qom, Iran (corresponding author).
3. Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Qom, Qom, Iran.

#### \* Correspondence:

Address:  
Phone:  
Email: saeedehgharavi@yahoo.com

#### Article History

Received: 2022/05/10  
Accepted: 2022/08/21

### ABSTRACT

**Purpose:** Imam Ali (a.s.) as the ruler and leader of the Islamic society, used to issue governmental decrees in various fields, and these decrees were accepted in wars and other occasions. Analysis of the rulings of Amir al-Mu'minin and especially the rulings in the political field, because he was the leader of the Islamic society for a short period of time and because of his position of infallibility and immunity from mistakes, we can benefit from his ruling measures. It seems necessary.

**Materials and Methods:** The present study aims to analyze the rulings of Amir al-Mu'minin (AS) in the political sphere by adopting the descriptive-analytical method.

**Findings:** The researches show that government decrees such as amnesty to the survivors of the Battle of Jamal, acceptance of arbitration in the Safin War, failure to return Fadak to the Ahl al-Bayt (AS), disclosure of bad records of some people, removal of the title of Amir al-Mu'minin in the arbitration agreement and acceptance of it from Hazrat district is a government decree that was made with specific goals and interests of Hazrat district.

**Conclusion:** Each of the aforementioned government decrees was issued with specific goals, the most important of which was to preserve the nascent Islamic system.

**Keywords:** Governmental, Islamic, Imam Ali, Expediency.

## سبک احکام حکومتی امام علی در حوزه اسلامی و فرهنگی

فاطمه یاری<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران.

سیده سعیده غروی<sup>۲\*</sup>

دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

عزت الله مولایی نیا<sup>۳</sup>

دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران.

### چکیده

**هدف:** امام علی (ع) به عنوان حاکم و زمامدار جامعه اسلامی، احکام حکومتی در حوزه‌های گوناگونی صادر می‌نمودند که این احکام در جنگ‌ها و غیر آن به مناسبت‌های مختلفی صورت می‌پذیرفت. تحلیل احکام حکومتی امیرالمؤمنین و به خصوص احکام حکومتی در حوزه سیاسی، به دلیل اینکه حضرت در دوره‌ای کوتاه مدت، زمامدار جامعه اسلامی بودند و به دلیل دارا بودن مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه، می‌توان از تدابیر حکومتی ایشان بهره گرفت، ضروری به نظر می‌رسد.

**مواد و روش‌ها:** پژوهش حاضر در صدد است با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی، احکام حکومتی امیرالمؤمنین (ع) در حوزه سیاسی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

**یافته‌ها:** بررسی‌ها نشان می‌دهد احکام حکومتی نظیر عفو بازماندگان جنگ جمل، پذیرش حکمیت در جنگ صفین، عدم بازگرداندن فدک به اهل بیت (ع)، افشای سوابق سوء برخی افراد، حذف لقب امیرالمؤمنین در پیمان حکمیت و پذیرش آن از ناحیه حضرت احکام حکومتی است که با اهداف و مصالح خاصی از ناحیه حضرت صورت پذیرفته است.

**نتیجه‌گیری:** هر یک از احکام حکومتی مذکور با اهداف خاصی صادر گردیده که مهم‌ترین آن‌ها حفظ نظام نوپای اسلامی بود.

**کلیدواژه‌ها:** احکام حکومتی، اسلامی، امام علی (ع)، مصلحت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۳۰

\*نویسنده مسئول saeedehgharavi@yahoo.com

### مقدمه

احکام حکومتی عبارت است از فرمان‌ها و دستورالعمل‌های جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی که رهبری مشروع جامعه، با توجه به حق رهبری که از جانب خداوند متعال یا معصومان (ع) به وی تفویض گردیده است و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌کند.

نکات مهمی که در ذیل این تعریف قابل توجه است، عبارت است از:

۱. تعریف فوق شامل فرمان‌های جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی در ارتباط با اداره امور جامعه و اجرای احکام اولیه و ثانویه اسلام می‌شود.

۲. علت صدور این احکام از سوی حکومت بیان شده است: حق رهبری الهی و مصلحت جامعه.

۳. تعریف، در برگیرنده همه احکامی است که در طول تاریخ اسلام، بلکه انبیای سلف بر اساس مصالح و نیازهای متغیر زمان صادر می‌گردیده است و از نظر فقه شیعه می‌تواند حکم حکومتی نامیده شود.

۴. احکام حکومتی صادر شده از سوی سلاطین و خلفای جور از دایره تعریف خارج است؛ زیرا آنان رهبران مشروع نبودند.

جدای از مجموعه فضیلت‌ها و کمالات امام علی (ع) که مقام او را تالی پیامبر اسلام (ص) قرار می‌دهد، تأثیر آن حضرت در بنیان فقه اسلامی به طور عموم و فقه امامیه به صورت خصوص، انکارناپذیر است. گذشته از باورهای شیعی که معتقد است امامان ما از سرچشمه زلال وحی سیراب گشته‌اند و علومشان به اصطلاح لدنی است، آن حضرت تمامی دوران رسالت را با ایمان و باورمندی درک کرد و همواره در کنار پیامبر (ص) قرار داشت و بسیاری از معارف و تجارب را مستقیماً از آن حضرت دریافت کرد. (۱)

احکام حکومتی یکی از اختیارات ضروری حاکم جامعه محسوب می‌شود. ضرورت وجود این نوع احکام در حاکمیت‌های مختلف، چه اسلامی و چه غیر اسلامی، به وضوح قابل مشاهده است. نگاهی هر چند اجمالی به قوانین حکومت‌های مختلف بیانگر این حقیقت است که در تمامی آن‌ها با وجود قوانین ثابتی که وجود دارد و تخطی از آن‌ها نیز غیر قابل قبول است و جرم محسوب می‌شود، اما با این حال با توجه به وقوع شرایط مختلف زمانی و مکانی و موضوعات مختلف که غیر قابل پیش‌بینی است، انعطافی در قوانین ثابت و اولیه پیش‌بینی شده تا حکومت و کشور را از بحران‌های احتمالی نجات دهد. این احکام ممکن است در حکومت‌های مختلف، نام‌های گوناگونی را داشته باشند. بدین صورت که اگر قانون اساسی کشورها را با نام احکام اولیه بشناسیم، در این حالت قوانینی که می‌تواند به این احکام انعطاف دهد و کشور را از شرایط غیر قابل پیش‌بینی نجات دهد، همین احکام حکومتی خواهد بود. در حقیقت وجود چنین احکامی در قوانین جوامع مختلف نشان دهنده این واقعیت است که اینگونه احکام از مبانی عقلی برخوردار هستند.

سابقه احکام حکومتی به زمان پیامبر (ص) بازمی‌گردد. پس از ایشان نیز، امیرالمؤمنین (ع) بارها در مواضع گوناگون از این احکام استفاده کرده‌اند. آنچه در این نوشتار مورد نظر است، تحلیل احکام

موضوعات گوناگون و در شرایط زمانی و مکانی مختلف صادر شده، بیان کرده است.

با بررسی آثار صورت گرفته، مشخص گردید تاکنون اثر مستقلی برای بررسی احکام حکومتی سیاسی امام علی (ع) به رشته تحریر در نیامده و نوآوری پژوهش حاضر از این جهت است.

#### احکام حکومتی سیاسی امام علی (ع)

اصول مورد نظر امام علی (ع) را می‌توان از طریق خطابه‌ها و نصایحی که در زمان‌ها مختلف ایراد فرمودند، فهمید. علاوه بر آن، سیره عملی حضرت نیز به طور کامل و به عنوان یک شاخص، می‌تواند گویای اصول و اهداف مد نظر ایشان باشد. امیرالمؤمنین (ع) در ابتدای قبول خلافت تمام خطوط قرمز را که در حقیقت اصول حکومتی ایشان به حساب می‌آمد، بیان فرمودند و با مردمی که برای بیعت با ایشان حاضر شده بودند، شرط کردند که بر اساس این اصول حاضر هستند خلافت را قبول کنند. از جمله اصول مورد نظر امام (ع) اجرای عدالت و رفع تبعیض بود (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶) و همچنین احیای سنت‌های اصیل اسلام که در طول ربع قرن بعد از وفات پیامبر گرامی اسلام به فراموشی سپرده شده بود. با توجه به اهداف مورد نظر امام، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که حضرت بر مبنای اعتقاد و اعتماد به خداوند متعال (قرآن کریم) و سنت پیامبر (ص)، اهداف مورد نظر خویش را پی‌ریزی کرده و پیش می‌بردند. ولی در عین حال از این مسأله نیز غافل نبودند که در موافقی، بر اساس رأی خودشان باید عمل کنند. یعنی در حقیقت، نوعی باز گذاشتن دست حاکم در صدور احکام حکومتی که مورد نظر ادامه پژوهش است.

#### عفو بازماندگان جنگ جمل

جمل جنگی بود که میان امام علی (ع) و گروه ناکثین رخ داد. این گروه که مصداق باغی محسوب می‌شدند، در مکه سازماندهی شده و به سرکردگی عایشه همسر پیامبر (ص) و طلحه و زبیر، اقدام به جنگ با امیرالمؤمنین (ع) کردند. طلحه و زبیر که از بانیان جنگ جمل به شمار می‌رفتند، بعد از بیعت با امیرالمؤمنین (ع) پیمان شکنی نموده و به نبرد با حضرت برخاستند. به همین علت، به گروه ناکثین یا پیمان‌شکنان شهرت یافتند. در این جنگ عایشه بر شتر نری به نام عسکر سوار بود. در عرب به شتر نر جمل گفته می‌شود. نام این جنگ نیز بر همین اساس نامگذاری شده است.

بغی در لغت به معنای تجاوز و نافرمانی آمده است و در اصطلاح فقه سیاسی باغی به مسلمانی گفته می‌شود که با دولت اسلامی مخالفت کند و دست به نافرمانی زده و علیه امام قیام کند. (۲)

از اقدامات امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل، این بود که بازماندگان جنگ را که شامل فراریان و اسیران و مجروحان و مصداق بارز باغی بودند، بر آن‌ها منت نهاده و عفو فرمودند. در حالی که حضرت در جنگ صفین دستور قتل فراریان را صادر فرمود. این تفاوت رفتار حضرت در دو جنگ که در هر دوی آن‌ها طرف متخاصم باغی به شمار می‌رفتند، منشأ سؤالی از امام جواد (ع) شد. حضرت در پاسخ فرمودند:

حکومتی در حوزه سیاسی است که از ناحیه امام علی (ع) در مواضع گوناگون حکومتی صادر گردیده است.

#### اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و نیاز مبرم برای تشکیل حکومت اسلامی به منظور جلوگیری از هرج و مرج، جلوگیری از ظلم به حقوق افراد و برقراری ثبات در جامعه، برقراری عدالت به منظور حفظ حقوق افراد جامعه، مشخص است، از سویی نیز عقل ضرورت رسیدن به موارد و اهداف ذکر شده را از طریق تشکیل حکومت اسلامی جهت وضع و صدور احکام حکومتی را تایید کرده است.

نیاز به حکم حکومتی به دلیل وجود مسأله‌ای با عنوان حوادث واقعه و نیاز مبرم به حل این مسأله متناسب با نیازهای جامعه از یک جهت و لزوم متناسب بودن راه‌حل‌های ارائه شده با شرع الهی از سوی دیگر، ضرورت بررسی گستره حکم حکومتی را نشان می‌دهد؛ علاوه بر این با توجه به اقتضای ذاتی این احکام مبنی بر آنی بودن و محدود بودن به زمان وجود مصلحت، شناخت این نوع احکام و بررسی مبانی آنها، همچنین بررسی سابقه تاریخی و گستره به کارگیری آنها (حوزه اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی) جهت هدف نهایی که همان برقراری حکومتی عادل و رعایت نظم و حقوق متقابل افراد ضرورت چنین پژوهشی را می‌طلبد.

در این میان، تحلیل احکام حکومتی که از سوی معصومین (ع) و به ویژه امیرالمؤمنین (ع) که در دوره نسبتاً کوتاه حکومت خویش، نسخه‌های بی‌بدیل سیاست را اجرا نمودند، ضروری و لازم به نظر می‌رسد تا با تاسی از این احکام، سلامت جامعه تمدنی اسلامی تضمین گردد.

#### پیشینه تحقیق

مقالاتی که به موضوع حکم حکومتی پرداخته‌اند را می‌توان به انواع مختلفی تقسیم‌بندی نمود. مقاله‌ای با عنوان «احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره) از دکتر حسین نماز فر که به بررسی احکام حکومتی در اسلام و به ویژه در فقه سیاسی شیعه پرداخته است و ضمن بررسی ماهیت احکام حکومتی، به تبیین آرای فقها پرداخته‌اند و در نهایت نتیجه‌گیری کرده است که احکام حکومتی جزو احکام اولیه و موقتی است و در تعارض میان احکام حکومتی با احکام دیگر تقدیم با احکام حکومتی است.

مقاله دوم با عنوان «حکم حکومتی در فقه علوی» از محمد رحمانی است. نویسنده در این مقاله، به پاره‌ای از احکام حکومتی امام علی (ع) پرداخته و آن را به دو بخش تقسیم کرده است. بخش نخست تعریف و بیان اقسام حکم‌ها و مقایسه آن‌ها و بخش دوم به مواردی از احکام حکومتی امام علی (ع) پرداخته و در پایان به این نتیجه رسیده است که احکام حکومتی به این معنا نیست که ائمه (ع) با صدور حکم حکومتی، احکام الهی را نادیده گرفته‌اند؛ بلکه این احکام نیز در طول احکام الهی قرار دارد و در صورت تراحم با احکام الهی به قواعد باب تراحم مراجعه می‌شود.

مقاله‌ای دیگر با عنوان «احکام ولایی در حکومت علوی» از سید جواد ورعی به انتشار رسیده است. ایشان ضمن بیان شرایط حاکم بر جامعه زمان امام علی (ع)، احکام حکومتی امام را که در

«چون در صفین هر که می‌گریخت، به معاویه ملحق می‌شد و دوباره با سازماندهی جدید به میدان جنگ باز می‌گشت؛ ولی در جمل که فرمانده‌شان (طلحه و زبیر) کشته شده بودند، فراریان نمی‌توانستند بار دیگر با حمایت فرماندهی به جنگ بازگردند.» (۳)

اگر باغی از ترمذ خود دست بردارد، یا سلاح بر زمین نهد و درب خانه‌اش را ببندد یا فرار کند، اما نه به سوی تشکیلاتی، کشته نمی‌شود و اجماع علما و روایات فراوان بر این مطلب دلالت دارند؛ لکن سخن در این است که آیا این حکم، حکم قطعی درباره آنان است و اینکه کشتن آن‌ها جایز نمی‌باشد؛ چنانکه ظاهر آیه شریفه نهم سوره حجرات بر این مطلب دلالت دارد که این کار، یعنی پیکار با باغیان، باید تا حصول هدف باشد، یعنی تا شکست و برگشتن یا فرار کردن آن‌ها، به شرط آنکه فرار و برگشت به سوی گروه یا دسته‌ای نباشد و وقتی غایت حاصل شد، دیگر مبنای حکم وجود ندارد. (۴)

به نظر می‌رسد این حکم قطعی نباشد و حاکم اسلامی اختیار دارد که هر گونه که مصلحت می‌داند با آن‌ها رفتار کند. دلیل این سخن نیز روایتی از عبدالله بن سلیمان است که از زبان امام صادق (ع) گفته «اگر امیرالمؤمنین (ع) تمام اهل بصره را می‌کشت و اموالشان را می‌گرفت، حلال بود» (۳) و این نشان از تخفیف مجازات توسط امیرالمؤمنین (ع) نسبت به اهل بغی بود. در روایتی از ابی حمزه ثمالی آمده است که این رفتار امام علی (ع) با اهل بغی، شبیه رفتار پیامبر گرامی اسلام با اهل مکه در زمان فتح آن شهر بود.

بنابراین حضرت بر اساس حکم اولیه باید آن‌ها را می‌کشتند؛ ولی از این کار صرف نظر کرده و عفویشان فرمودند. آنچه این گمان را تقویت می‌کند، روایت دیگری از امام صادق (ع) است که می‌فرمایند:

«سیرت علی (ع) در مواجهه با اهل بصره از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، برای شیعیانش بهتر بود. او می‌دانست برای آن گروه قدرتی خواهد بود. پس اگر امام علی (ع) آن‌ها را به اسارت می‌گرفت، شیعیانش نیر اسیر می‌شدند. در ادامه راوی از حضرت می‌پرسد: آیا قائم (عج) نیز به سیره امام علی (ع) رفتار خواهد کرد؟ فرمودند: خیر؛ همانا علی درود بر او باد، با آن‌ها با گذشت رفتار نمود؛ چون از غلبه و قدرت رسیدن آن‌ها آگاهی داشت؛ اما قائم (عج) رفتاری غیر از این رفتار خواهد داشت؛ چون آن‌ها را پس از آن غلبه‌ای نخواهد بود.» (۵)

روایت دیگری نیز از امام باقر (ع) با همین مضمون وجود دارد که حضرت فرمودند:

«اگر علی (ع) در جنگ با دشمنان از اسارت دشمنان خودو غنیمت بردن اموال آن‌ها خودداری نمی‌کرد، شیعیانش با بلای هولناکی از سوی مردن روبه‌رو می‌شدند.» (۳)

همانگونه که از روایات مشخص است، امیرالمؤمنین (ع) در این حکم شرایط شیعیان بعد از خودشان را در نظر گرفته‌اند. شیعه کسی است که به امام عصر خود معرفت داشته باشد و از فرامین ایشان به طور محض پیروی کند. پس به طور قطع، نسل شیعیان باید باقی بماند تا اسلام ناب محمدی (ص) را به نسل‌های آینده برساند. بنابراین حفظ نسل شیعه به مصلحت اسلام بود. اسلام دینی است که با امامت کامل می‌شود. بنابراین اسلام منهای امامت ناقص بوده و مورد تأیید خداوند متعال نیست. خداوند متعال در روز غدیر، پیامبر

(ص) را مأمور کرد تا با تعیین امیرالمؤمنین (ع) به عنوان امام و خلیفه مسلمین دین اسلام را کامل کنند. حتی در این آیه خداوند متعال بیان فرمودند که در صورت عدم ابلاغ پیام توسط پیامبر گرامی اسلام، رسالتشان ناقص باقی می‌ماند. (مانده/۶۷)

اما علت اینکه رفتار حضرت علی (ع) را شبیه رفتار پیامبر (ص) در زمان فتح مکه تعبیر کرده‌اند؛ شاید یک دلیلش این باشد که مشرکان، نبوت پیامبر را تکذیب کرده و ایشان را به عنوان پیامبر خدا قبول نداشتند. همانگونه که در جریان صلح حدیبیه مانع از این شدند که نام پیامبر (ص)، با این عنوان در پیامبر نامه نوشته شد. در جریان جنگ جمل نیز، کسانی که با حضرت می‌جنگیدند، امام علی (ع) را به عنوان خلیفه قبول نداشتند؛ چه برسد به امام. با این توضیحات می‌توان به دغدغه امام در حفظ نسل شیعه به عنوان پیروان واقعی و با بصیرت اسلام پی برد. در حقیقت باید گفت شیعیان کسانی هستند که خلافت و امامت را در خاندان رسالت جست و جو می‌کنند. از نظر آن‌ها اسلام واقعی و ناب با اصل امامت کامل می‌شود و دلایل و مدارک کافی نیز از قرآن و سنت برای این عقیده خود دارند. پس علت حکم حکومتی حضرت در عفو بازماندگان جمل را، به یک معنا می‌توان برای حفظ اسلامی دانست که مورد تأیید خداوند متعال است. یک دین نیز به پیروان با بصیرت خود زنده است. اگر پیرو واقعی برای یک دین وجود نداشته باشد که احکام اصلی و فرعی آن را به منصفه ظهور برساند و از تحریفات آن جلوگیری کند، دیگر چیزی از آن دین باقی نمی‌ماند. اسلام هم که آخرین و کامل‌ترین دین خداوند متعال است، حداقل در اصول نباید مورد تحریف قرار گیرد.

اسلام دارای پنج اصل است: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. اسلام کامل و بدون تحریف، از این پنج اصل تشکیل شده است. در جریان سقیفه اصل امامت به چالش کشیده شد. زیرا با ربوده شدن خلافت از خاندان نبوت، دیگر توجه مردم از مسأله امامت نیز سلب گردید. بنابراین تعداد کسانی که به مسأله امامت به عنوان اصلی از اصول دین و به امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان ایشان که به عنوان امامان بعد از ایشان بودند، اعتقاد داشتند، بسیار کم بود؛ پس حفظ نسل اینان برای آینده اسلام بسیار حیاتی بود. در حقیقت در آن زمان عقل حکم می‌کرد که حضرت همانند بیست و پنج سال گذشته همچنان به سیاست سکوت و ممانعت خود ادامه دهند. این بار نیز به خاطر اسلام و حفظ نسل شیعیانی که بعد از ایشان گرفتار حاکمان ظلم و جور می‌شدند. پس مبنا و علت اصلی حکم امیرالمؤمنین (ع) بر چند مهم استوار است:

۱. حفظ نسل شیعیانی که سربازان و محافظان اسلامی بودند که عاری از تحریف بود. (اعتقاد به امامت دارند).
۲. جلوگیری از انتقام حاکمان جور از شیعیانشان، زمانی که حکومت به دست غاصبان حکومت می‌افتاد.
۳. رفتاری شبیه رفتار پیامبر (ص) در هنگام فتح مکه، یعنی اعلام عفو عمومی.
۴. در نهایت، حفظ اسلام ناب محمدی (ص) به وسیله شیعیان این حکم فقهی امام (ع) با قاعده فقهی تلازم نیز قابل توجیه است. تطبیق بدین صورت است که قاعده فقهی تلازم می‌گوید: «کلما حکم به العقل حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع حکم به العقل» یعنی

هر چیزی را که عقل به آن حکم کند، شرع هم به همان حکم می‌کند و هر چیزی را شرع به آن حکم می‌کند، عقل هم به همان حکم می‌نماید. با این توضیحات امام علی (ع) عاقلانه‌ترین و شرعی‌ترین تصمیم را در مورد اهل بصره گرفتند. (۶)

#### پذیرش حکمیت در جنگ صفین

بر اساس آیات قرآن کریم، جنگ با معاویه باید تا کشته شدن او ادامه پیدا می‌کرد: «و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد.» (حجرات ۹) ولی امیرالمؤمنین (ع) جنگ را ادامه نداده و به ناچار حکمیت را پذیرفتند. نصر بن مزاحم واقعه را چنین شرح می‌دهد: «هنگامی که آثار شکست در سپاه معاویه هویدا گشت و امیرالمؤمنین (ع) بر در دروازه‌های پیروزی ایستاد، اهل شام قرآن‌ها را بر سر نیزه بردند و اهل عراق را به حکم قرآن دعوت کردند. در این میان که اختلاف در میان لشکر حضرت افتاد و گفتند که آن‌ها ما را به حکم قرآن دعوت می‌کند و ما نمی‌توانیم با آن‌ها بجنگیم، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «ای بندگان خدا من سزاوارترین مردم به اجابت کتاب خدایم و لکن معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و سعید بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل دین‌اند و نه اهل قرآن. من آن‌ها را بهتر از شما می‌شناسم. من کودکی و بزرگی خود را با آن‌ها گذارنده‌ام. پس بدانید که بدترین کودکان و بدترین بزرگان بودند. این را که می‌بینید- خواندن شما به حک قرآن- کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است. به خدا سوگند آن‌ها نه به خاطر آنکه قرآن را می‌شناسند و به آن عمل می‌کنند، آن را بلند کرده‌اند، بلکه این عمل آن‌ها از سر مکر و حیله و نیرنگ است. بازوان و جمجمه‌های خود را ساعتی به من بسپارید که حق به جایگاه خود رسیده و چیزی به قطع شدن بنیاد ستمکاران نمانده است. در این هنگام بیست هزار نفر که شمشیرهایشان را بر گردن آویخته بودند و پیشانی‌هایشان در اثر سجده سیاه شده بود و جلودارشان مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان قرآن که بعد از این ماجرا خوارچ نامیده شدند، بودند؛ گفتند: «یا علی! دعوت این قوم را اجابت کن که تو را به سوی کتاب خدا می‌خوانند، و اگر نه تو را می‌کشیم؛ همچنان که عثمان را کشتیم و اگر دعوت آن‌ها را اجابت نکنی به خدا قسم این کار را خواهیم کرد.» حضرت در پاسخ بیاناتی فرمودند و گفتند که آن‌ها می‌خواهند شما را بفریبند و نسبت به توطئه شامیان، به آن‌ها هشدار دادند؛ ولی آن گروه باغی سخن حضرت را قبول نکردند و گفتند: به سوی مالک اشتر بفرست که برگردد و این در حالی بود که مالک به خیمه گاه معاویه رسیده بود و می‌خواست وارد آن شود.» (۷)

با این توضیحات، امیرالمؤمنین (ع) نیز ناچار گردیدند که مالک را از میدان فراخوانده و دستور توقف جنگ را بدهند. اما این گروه باغی علاوه بر حکمیت، در مورد حکم نیز با امام مجادله کرده و حق انتخاب را از امام گرفتند. امام (ع) قصد داشتند ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان حکم انتخاب کنند؛ ولی آن گروه شورشی ابوموسی اشعری را تعیین کرده و به هشدارهای حضرت در مورد ساده لوحی ابوموسی و دشمنی‌اش با امیرالمؤمنین (ع) توجهی نکردند.

تجزیه و تحلیل حوادث رخ داده در جنگ صفین، به لحاظ شرایط زمانی و مکانی، و نیز توجه به ویژگی‌ها و خصوصیات عوامل دخیل در آن، انسان را به این مسأله رهنمون می‌کند که برای رسیدن به بخشی از هدف امام (ع) در قبول حکمیت، لازم است تا حدودی خصوصیات طرفین نیز بازشناسی شود. در حکمیت دو طرف ماجرا وجود دارد. یک طرف امیرالمؤمنین (ع) خلیفه و جانشین بلافصل پیامبر اعظم (ص) و مصداق بارز آیه اولی الامر می‌باشد. ایشان شخصیتی هستند که حاضر شدند برای حفظ اسلام بیست و پنج سال خانه نشینی را بر خود تحمیل نمایند تا پایه‌های اسلام فرو نریزد. از سویی دیگر، به جز یاران واقعی حضرت که آن‌ها نیز اکثریت، در نبردها به شهادت رسیده بودند، اطرافیان ایشان را افرادی سست ایمان و دنیاطلب تشکیل داده بودند که بارها به مخالفت علنی با امام و سرپیچی پرداختند. به طوری که حضرت در وصفشان می‌فرمایند:

«اف بر شما، من از شما دل‌تنگ و نگران هستم و از ملالت کردن شما رنجیده گشتم، آیا در عوض زندگانی همیشگی به زندگی موقت دنیا خشنود هستید و به جای عزت تن به ذلت و خواری داده‌اید؟ که وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می‌خوانم، چشم‌هایتان دور می‌زند و مضطرب می‌شوید. گویا به سختی مرگ و رنج بیهوشی مبتلا شده‌اید که راه گفت و گوی شما با من بسته و در پاسخ حرف-هایم حیران و سرگردانید. مانند آنکه عقل شما زایل گشته و دیوانه شده‌اید که نمی‌فهمید، مرا به شما هیچ اعتمادی نیست و نمی‌توانم به عنوان تکیه گاهی بر شما تکیه کنم.» (نهج البلاغه، خطبه ۳۴)

در خصوص پذیرش حکم امام و اطاعت از ایشان به عنوان فرمانده و خلیفه مسلمین، اصل اولی در اسلام اطاعت و فرمانبرداری در تمامی شرایط است. یعنی سپاهیان حضرت وظیفه داشتند که از کسی که به عنوان خلیفه با او بیعت کرده بودند، اطاعت کرده و در تصمیم ایشان خللی وارد نکنند. ولی با توجه به خصوصیات مذکور از لشکریان حضرت و در شرایط حاکم بر جو موجود، امام (ع) چاره‌ای نداشتند جز اینکه از آنان پیروی کنند. چنانچه خود حضرت نیز فرمودند که تا دیروز فرمانده شما بودم و امروز فرمانبردارم. در این بحیوچه انتخاب و تزامم مصلحت‌ها امام باید مصلحت مهم را بر مهم ترجیح می‌دادند. حضرت یا باید برای حفظ نظام اسلامی سکوت اختیار کرده و تن به خواسته شورشیان می‌دادند و یا با آن‌ها جنگیده و به اطاعت خویش در می‌آوردند. انتخاب راه دوم به هیچ وجه به مصلحت نبود؛ زیرا در این صورت هم جان خود و بنی‌هاشم را به خطر می‌انداختند و هم اینکه معدود شیعیانی که در رکاب حضرت بودند، به شهادت می‌رسیدند. البته حضرت بیش از آنکه نگران جان خودشان باشند، نگران وضعیت حسنین (ع) که یادگار رسول خدا (ص) محسوب می‌شدند، بودند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸) از سویی دیگر، انتخاب راه دوم خواسته دشمن نیز بود. زیرا او می‌توانست از این راه هم امیرالمؤمنین (ع) را از سر راه بردارد و هم اینکه نظام اصیل اسلامی را که به رهبری خلف صالح پیامبر اسلام تشکیل شده بود را ساقط کند. لذا امام علی (ع) راه نخست را انتخاب کردند و تن به حکمیت سپردند. در نهایت باید گفت که نه تنها حکمیت بر امام تحمیل شد؛ بلکه برخی از

یاران لجوج و بی‌خرد، اختیار انتخاب حکم را نیز از ایشان گرفتند و حضرت ناچار گردیدند برای حفظ مصالحی همچون:

۱. مصلحت حفظ وحدت لشکر اسلام
۲. مصلحت حفظ جان بنی هاشم و معدود شیعیان
۳. حفظ نظام نوپای اسلامی از سقوط ناشی از بی‌بصیرتی سپاهش، در عین فرماندهی و خلافت بر حقشان ناچار بین اهم و مهم، آنچه را که ضررش برای اسلام کمتر بود را انتخاب کردند.

برنگرداندن فدک

امیرالمؤمنین (ع) پس از رسیدن به حکومت، فدک را به اهل بیت (ع) بازنگرداند. با اینکه فدک حق مسلم اهل بیت (ع) بود. این حرکت امام (ع) دلایل مختلفی می‌توانست داشته باشد.

پیامبر اسلام (ص) در زمان حیات خویش، این سرزمین را به دختر خود هدیه کرده بودند و همه مردم نیز از این موضوع با اطلاع بودند. اگر حضرت فاطمه (س) می‌توانستند حق غصب شده خویش را باز پس گیرند، شاید افکار عمومی جامعه به خود می‌آمدند که چگونه خلفای غاصب در مسأله فدک حق را به حضرت فاطمه (س) می‌دهد، ولی خلافت را از آن‌ها غصب می‌کنند. زیرا هر دوی این حقوق مسالی بودند که پیامبر به اهل بیت خود، در زمان حیاتشان و به دستور خداوند متعال عطا کرده بودند. لذا نمی‌شد حقی را بپذیرند و دیگری را رد نمایند. زیرا در افکار عمومی جامعه محکوم شده و پایه مردمی حکومتشان متزلزل می‌شد.

در نقطه عکس این موضوع، مشاهده می‌شود که اتم علی (ع) پس از رسیدن به حکومت، عکس‌العملی را در رابطه با پس گرفتن فدک از خود نشان نمی‌دهند. لذا خود این رفتار حضرت می‌تواند دلیلی بر این موضوع باشد که حضرت فاطمه (س) در پیگیری مسأله فدک به دنبال مسائل مادی نبوده‌اند. حال چرا امیرالمؤمنین (ع) از این حق خود چشم پوشی کردند در صورتی که فدک نیز حقی بود که همانند مقام امامت از طرف خداوند متعال به اهل بیت (ع) رسیده بود. در پاسخ باید گفت امیرالمؤمنین (ع) در شرایطی به حکومت رسیده بودند که مردم از ظلم‌ها و تبعیض‌های عثمان به تنگ آمده و در نهایت او را به قتل رساندند. به خصوص اینکه بی‌عدالتی‌های خلیفه پیشین در مورد نحوه توزیع بیت‌المال برای مردم بسیار آزاردهنده بود. از طرفی امام در زمان قبول خلافت یکی از شرایطشان برگرداندن اموال غصبی بیت‌المال بود؛ حال با این شرایط موجود، اگر حضرت می‌خواستند حق خود را از فدک مطالبه کنند، مسلم بود که توسط بدخواهان متهم به سوء استفاده از بیت‌المال می‌شدند.

در مورد علت پس نگرفتن فدک بیاناتی از خود امیرالمؤمنین (ع) و دیگر ائمه (ع) رسیده است. به طور مثال وقتی از امام علی (ع) پرسیدند که چرا فدک را پس نگرفتید؟ حضرت چنین پاسخ دادند: «ما اهل بیت جز خداوند کسی حقوقمان را از کسانی که بر ما ظلم کرده‌اند، پس نمی‌گیرد و ما ولی و سرپرست مؤمنین هستیم و به نفع آنان حکم می‌کنیم و حقوق آنان را از کسانی که بر آنان ستم کرده‌اند، پس می‌گیریم، ولی حقوق خودمان را برای خودمان پس نمی‌گیریم.» (۸)

در حدیث دیگری ابوبصیر همین سؤال را از امام صادق (ع) پرسیده است که حضرت فرموده‌اند:

«چون ظالم و مظلوم هر دو مرده بودند و خداوند ظالم را کیفر و مظلوم را پاداش داده بود و علی بن ابی طالب (ع) خوش نداشت چیزی را که غاصب آن کیفر و مغصوبه آن پاداش دیده، برگرداند.» در تحلیل سخنان و رفتار ائمه (ع) در مورد عدم بازپس‌گیری فدک باید گفت: هدف ائمه معصومین (ع) در تمام طول زندگیشان احقاق حق غصب شده مردم و برقراری عدالت بود. امام علی (ع) نیز با این شعار وارد عرصه خلافت شدند که عدالت را در تقسیم بیت‌المال برقرار کرده و حق کسانی را که از بیت‌المال پایمال شده بود، به آن‌ها برگرداند. حال با این توصیف اگر حضرت بعد از خلافت، فدک را که حق مسلمشان نیز بود، به اهل بیت (ع) برمی‌گرداندند.

در این صورت علاوه بر اینکه وجهه عدالت‌خواهی حضرت زیر سؤال می‌رفت. این توهم نیز پیش می‌آمد که اختلاف حضرت با ابوبکر، نه بر سر خلافت، بلکه بر سر زمین فدک و بعد مادی قضیه بود. در حالی که ائمه (ع) خلافت را نیز برای احقاق حقوق مردم می‌خواستند و آن را امانتی از طرف خداوند متعال می‌دانستند که باید به وسیله آن عدالت را برقرار کرده و حق مظلوم را از ظالم بازستانند. بنابراین ایشان طبق فرموده خود امیرالمؤمنین (ع) ولی و سرپرست مؤمنین بوده و وظیفه خود می‌دانند که به نفع آنان حکم کرده و حق آن‌ها را بگیرند؛ ولی در مورد حق خود فقط با خداوند معامله کرده و حق خویش را از خداوند متعال مطالبه می‌کنند. در حقیقت کسی جز خداوند متعال نیز نمی‌تواند از حقوقشان دفاع کرده و پاداش ایشان را بدهد.

در روایت دیگر امام صادق (ع) علت عدم پس گرفتن فدک را به کیفر رسیدن ظالم و به پاداش رسیدن مظلوم می‌دانند. این روایت نیز در راستای روایت قبلی می‌باشد؛ به این صورت که خداوندی که قرار است حق ائمه (ع) را از ظالمین بستاند، هم اکنون در حال عقاب کسی است که این حق را از مظلوم گرفته است. بنابراین امام علی (ع) در آن موقعیت نیازی نمی‌بیند که خود در رابطه با احقاق حق خویش اقدامی بکنند. در حقیقت این عدم نیاز از طرف خداوند متعال است. زیرا خداوند متعال طبق فرموده امام صادق (ع) ظالم را به کیفر خویش رسانده و مظلوم را نیز پاداش داده بود. این سخن حضرت ضمن تأیید حق مسلم اهل بیت از فدک گویای این مطلب است که تنها خداوند متعال است که می‌تواند حق ایشان را از ظالمان بگیرد. بنابراین با وجود حامی قدرتمندی چون خداوند متعال نیازی نمی‌بینند که خود، در صدد احیای حقشان باشند. قاعده- ای که در اینجا قابل پایه کردن است، قاعده اهم و مهم است. امام علی (ع) حفظ و تأمین و اعاده حقوق مردم را مهم‌تر از مسأله فدک و احقاق حق شخصی اهل بیت (ع) می‌دانستند.

حذف لقب امیرالمؤمنین در پیمان حکمت

امیرالمؤمنین لقبی است که از طرف خداوند متعال به امام علی (ع) عطا شده و تنها اختصاص به حضرت دارد. در روایتی از امام صادق (ع) در این زمینه می‌خوانیم:

«شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آیا روا است که به قائم آل محمد (ص) به عنوان امیرالمؤمنین سلام نمود؟ امام فرمود: خیر. زیرا این

در این مورد نیز مصلحت اقتضا می‌کرد که امیرالمؤمنین (ع) صبر کند. البته چاره‌ای نیز به جز این نداشتند.

افشای سوابق سوء افراد

دین اسلام دین چشم‌پوشی و گذشت است. در تمامی احکامی که به شدیدترین حالت مجازات را اعمال کرده، پیش از آن، از خود مجرم خواسته تا بدون علنی کردن گناهش، توبه کرده و از خداوند متعال طلب بخشش کند و خداوند نیز خود وعده داده که توبه هر گناهکاری را خواهد بخشید. نمونه عینی این ادعا در حکومت‌های پیامبر اعظم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به خصوص در اجرای حدود بسیار دیده شده است. جایی که افراد خود به انجام گناهی اعتراف می‌کردند؛ حضرت تلاش می‌کردند به نحوی از اعتراف‌های بعدی باز بدارند و می‌فرمودند: اگر این افراد بین خود و خدایشان توبه می‌کردند، برایشان بهتر بود. حضرت در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه، در توصیه‌هایی به مالک اشتر می‌فرمایند:

«و باید از رعیت کسی را بیشتر از همه دوست و دشمن داشته باشی که به گفتن زشتی‌هایی مردم اصرار دارد، زیرا مردم را عیوب و زشتی‌هایی است که سزاوارترین کس برای پوشاندن آن‌ها حاکم است؛ پس آنچه از زشتی‌های مردم به تو پوشیده است، پی‌مکن که بر تو است پوشیدن آنچه (از زشتی‌های ایشان) بر تو آشکار شود و خدا بر آنچه از تو پنهان است، حکم می‌فرماید؛ پس تا می‌توانی زشتی مردم را بپوشان که خدا ببوشاند زشتی تو که دوست می‌داری از رعیت پنهان داری.» با اینهمه دقت حضرت در حفظ آبروی افراد و سفارش کارگزارانش به حفظ حرمت و شخصیت اشخاص، عمق بصیرت یک حاکم اسلامی را می‌رساند و نشان دهنده این است که خود حاکم دوست ندارد که فضای جامعه با افشای سوابق سوء افراد آلوده شود. بنابراین افراد جامعه به بهانه آزادی بیان، حق ندارند باعث هتک حرمت مردم جامعه شده و آبروی افراد را به بازی بگیرند. این موضوع یک حکم عمومی بوده و قیدی نیز برای آن وجود ندارد. بدین معنا که جامعه اسلامی مشتکل از مسلمان‌هایی است که یا اسلام را از جان و دل پذیرفته‌اند و برای حفظ آن نیز تا پای جان می‌ایستند یا افراد منافق که در ظاهر اسلام را پذیرفته‌اند و در هر زمانی که دست می‌دهد، مخفیانه یا آشکارا، ضربه خود را به اسلام می‌زنند. البته گروه سومی نیز وجود دارند که افرادی سست ایمان بوده و میزان پایبندی ایشان به اسلام بسته به شرایط زندگیشان در نوسان است.

پس از فتح مکه توسط لشکر اسلام، پیامبر (ص) فرمان عفو عمومی صادر فرمودند. مردم مکه نیز اسلام را پذیرفتند؛ ولی پذیرش اسلام توسط همه مسلمانان یکسان نبود. عده‌ای با جان و دل اسلام را پذیرفتند و گروهی نیز همانند بنی‌امیه، منافع خود را در پذیرش اسلام می‌دیدند. مسلم است که چنین دینی منافقانه بوده و دین اسلام را بر اساس منافع خود تعریف می‌کنند. منافق دلبستگی نسبت به اسلام ندارد؛ بلکه آن را وسیله‌ای می‌داند تا به خواسته‌های نامشروع خود برسد. حال اگر این رسیدن به خواسته در گرو حمایت ظاهری از دین باشد، اقدام به این کار خواهد کرد. ولی در عین حال دست از دشمنی باطنی بر نخواهد داشت. در هر حال بنی‌امیه نیز از افرادی بودند که دینی منافقانه داشتند و از هر فرصتی برای ضربه زدن به

اسم (لقبی) است که خداوند متعال تنها علی (ع) را به آن نامیده است، نه قبل از او کسی به این لقب نامیده شده و نه پس از او، مگر کافر.» (۹)

طبق آنچه که عبدالرحمن بن خلدون بیان کرده، لقب امیرالمؤمنین از زمان خلیفه دوم رواج پیدا کرده و سپس به خلفای دیگر به ارث رسیده است. در حقیقت این لقب نشانه خلافت به شمار می‌رفت. (۱۰)

ایرادی که خوارج به امیرالمؤمنین (ع) می‌گرفتند، این بود که چرا حضرت حاضر شدند در متن پیمان حکمیت لقب امیرالمؤمنین از کنار نامشان حذف شود، با اینکه مگر خود حضرت به خلافتشان اعتقاد نداشتند. در صورتی که همین موضوع نیز مانند حکمیت بر امیرالمؤمنین (ع) تحمیل شد و تحمیل کننده آن نیز همین گروه بودند.

«برای نوشتن پیمان، دو برگ زرد که آغاز و پایان آن با مهر امام (ع) که محمد رسول الله (ص) بود و مهر معاویه که آن نیز محمد رسول الله (ص) بود، مهر خورده و آماده شده بود. امام (ع) کلام خویش را چنین آغاز کرد: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا مت تقاضی علیه علی امیرالمؤمنین... این بیانیه‌ای است که علی امیرمؤمنان و معاویه و پیروان آن دو بنا بر آن داوری کتاب خدا و سنت پیامبر او را پذیرفته‌اند. در این هنگام معاویه اسپندوار از جای جهید و گفت: بد آدمی است کسی که فردی را به عنوان امیرمؤمنان بپذیرد و آنگاه با او نبرد کند. عمروعاص فوراً به کاتب امام (ع) گفت: نام علی و نام پدر او را بنویس. او امیر شماسست، نه امیر ما. احنفت، سردار شجاع امام (ع) به آن حضرت گفت: مبدا لقب امیرمؤمنان را از کنار نام خود پاک کنی؛ از آن می‌ترسم که بار دیگر به تو بازنگردد. تن به این کار مده، هر چند به کشت و کشتار انجامد. سخن به درازا کشید و بخشی از روز به مذاکره به این مطلب گذشت و امام (ع) حاضر به حذف لقب امیرمؤمنان از کنار نام خود نشد. اشعث بن قیس، مرد مرموزی که از نخستین روز در لباس دوستی بر ضد امام کار می‌کرد و با معاویه سر و سری داشت، اصرار ورزید که لقب برداشته شود. در این کشمکش امام (ع) خاطره تلخ صلح حدیبیه را به زبان آورد و فرمود: من در سرزمین حدیبیه کاتب پیامبر (ص) بودم. در یک طرف پیامبر خدا و در طرف مشرکان سهیل بن عمرو قرار داشتند. من صلح‌نامه را به این صورت تنظیم کردم: «هذا ما تصالح علیه محمد رسول الله (ص) و سهیل بن عمرو. اما نماینده مشرکان رو به پیامبر کرد و گفت: من هرگز نامه‌ای که در آن خود را پیامبر خدا بخوانی، امضا نمی‌کنم. اگر من می‌دانستم که تو پیامبر خدا هستی، هرگز با تو نبرد نمی‌کردم. من باید ظالم و ستمگر باشم که تو را از طواف خدا باز دارم، در صورتی که تو پیامبر خدا باشی. لکن بنویس «محمد بن عبدالله» تا من آن را بپذیرم. در این هنگام پیامبر خدا (ص) به من فرمود: علی، من پیامبر خدا هستم، همچنان که فرزند عبدالله هستم. هرگز رسالت من با محو عنوان رسول الله از کنار نام من از بین نمی‌رود. بنویس «محمد بن عبدالله». باری، در آن روز فشار مشرکان بر من زیاد شد که لقب رسول الله را از کنار نام او بردارم. اگر آن روز پیامبر (ص) صلح-نامه‌ای برای مشرکان نوشت، امروز من برای فرزندان آنان می‌نویسم. راه و روش من و پیامبر خدا یکی است. (۱۱)

معدود بنی‌هاشم و شیعیان و حفظ اسلام نوپا از سقوط صورت پذیرفت.

۳. با وجود اینکه حضرت فاطمه (س) تلاش‌های بسیاری در راستای بازپس‌گیری فدک به عنوان حق غصب شده اهل بیت (ع) پس از سقیفه داشتند، اما امام علی (ع) در زمان حکومت خویش با استناد به قاعده اهم و مهم، برای برگرداندن فدک تلاشی نکردند. زیرا شائبه مادی‌گرایی برای حضرت مطرح می‌گردید و اینکه دفاع در مورد سرزمین فدک در دوره‌ای خاص و با اهداف سیاسی خاصی توسط اهل بیت (ع) انجام پذیرفت که در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) این اهداف جای خود را به مصالح جدیدی داده بود که از مهم‌ترین آن‌ها صرف نظر کردن از فدک به دلایلی همچون عدالت‌گرایی بود.

۴. احکام حکومتی گاه بنا بر مصالحی صورت می‌پذیرد که از مهم‌ترین اینها حفظ جامعه اسلامی از نابودی است. حذف لقب امیرالمؤمنین (ع) در پیمان حکمیت، با توجه به حفظ وحدت مسلمانان، مورد اعتراض امیرالمؤمنین (ع) قرار نگرفت؛ با وجود اینکه حضرت می‌توانستند بنا بر اینکه زمامدار جامعه اسلامی بودند، این موضوع را محقق سازند.

۵. با وجود اینکه اسلام دین چشم‌پوشی و عفو و گذشت از گناهان است، اما امام علی (ع) در برخی موارد، به افشاگری چهره نفاق برخی افراد نظیر معاویه پرداختند تا از این طریق مردم از خطراتی که از ناحیه این افراد متوجه اسلام و تمدن اسلامی است، آشنا شوند.

## References

1. Bahrami, Bahram; Naseri Moghadam, Hossein, (1385), a look at the jurisprudence of Imam Ali (AS) with an emphasis on the elements of government rulings, judicial approach and narrative anomalies, Islamic Studies, No. 73, pp. 48-9.
2. Omid Zanjani, Abbas Ali, (1421 AH), political jurisprudence, Tehran: Amir Kabir.
3. Har Amili, Muhammad bin Hasan, (1409 AH), the description of the means of the Shiites to the study of the issues of the Shari'ah, Qom: Al-Al-Bayt Institute (A.S.).
4. Ahmad Mianji, Ali, (1411 AH), Al-Asir fi al-Islam, Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Madrasin community.
5. Tusi, Muhammad ibn al-Hassan, (1407 AH), Tahzeeb al-Ahkam, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyyah.
6. Police Station, Sakineh, the basis of government rulings and its place in the

اسلام استفاده می‌کردند. این گروه در زمان خلفای غاصب و به فرمان آنان در دستگاه حکومتی اسلام نفوذ کردند و توانستند حکومت و اقتداری برای خود کسب نمایند. معاویه از کسانی بودند که در زمان خلیفه دوم حکومت شام را در دست گرفت و توانست تا زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) پایه‌های حکومت خود را مستحکم کند. واضح است اسلامی که معاویه با آن حکومت می‌کرد، با اسلام اصیل تفاوت اساسی داشت. به همین دلیل بود که امام علی (ع) تا به خلافت رسیدند، او را عزل کردند. شاید اگر معاویه با حکم عزل امیرالمؤمنین (ع)، صحنه حکومت را ترک می‌کردند، امام ناچار نمی‌شدند در مورد این فرد دست به افشاگری بزنند.

در خصوص مجاز بودن افشاگری و عدم سکوت در جایی که مصالح عالی‌دین و حکومت اسلامی به خطر می‌افتد و به منظور حفظ پایه‌های نظام اسلامی از تهدیدات، پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «هر گاه پس از من شبهه‌افکنان و بدعتگذاران را دیدید، آشکارا از آنان دوری جویید، زیاد از آنان بدگوی کنید و به آنان بتازید و متهمشان کنید تا از تبهکاری در اسلام منصرف شوند و مردم از آنان حذر کنند و بدعت‌هایشان را یاد نگیرند. آنگاه خداند در ازای این کار به شما پاداش می‌دهد و مقامتان را در آخرت بالا می‌برد.» (۹) در هر حال وجود چنین افرادی در داخل یک حکومت، همچون موریه‌های پایه‌های نظام را از درون فاسد می‌کند و در ظاهر به دلیل ظاهر اسلامی که دارند، افراد خودی را که یا از بصیرت کافی برخوردار نیستند و یا از پیشینه سراسر فساد آن‌ها آگاهی ندارند، دچار شک و تردید می‌کند. لذا لشکر اسلام دچار تفرقه و دودستگی شده و نیروی اسلام دچار ضعف می‌گردد. لذا امیرالمؤمنین (ع) با این رفتار خود در حقیقت چهره اسلام را از کفر و نفاق می‌زدودند تا مسلمانان را از گمراهی اسلام معاویه‌ای نجات دهند و این حرکت امام کاملاً در راستای حفظ مصالح عالی‌دین بود و با قاعده فقهی حفظ اسلام واقعی و اصیل قابل دفاع است. افزون بر این حدیث پیامبر (ص) مبنی بر افشای سوابق چنین افرادی، برای جلوگیری از تبهکاری‌شان در اسلام، علت و مبنای قاطع و محکمی در صدور چنین احکامی می‌تواند باشد. در هر صورت، مصالحی که می‌تواند مد نظر امام (ع) در صدور چنین حکمی باشد، عبارت‌اند از:

۱. زدودن نفاق از چهره اسلام واقعی به این صورت که اسلام راستین از اسلام معاویه قابل تشخیص باشد.
۲. عمل به حدیث پیامبر (ص) در افشا و رسوا کردن چنین افرادی، به منظور منصرف کردن آن‌ها از تبهکاری علیه اسلام.
۳. جلوگیری از تحریف اسلام اصیل و مبرا کردن آن از بدعت‌هایی که بعد از ربوده شدن خلافت از خاندان نبوت بر اسلام راستین تحمیل شده بود.

## نتیجه‌گیری

۱. امام علی (ع) طی حکمی حکومتی، سران فتنه‌گر جنگ جمل را با وجود شورش علیه حکومت اسلامی، بخشیدند و این حکم حکومتی به دلایلی نظیر حفظ وحدت مسلمین صورت پذیرفت.
۲. حکم حکومتی امام علی (ع) مبنی بر پذیرش حکمیت در جنگ صفین به دلایلی همچون حفظ وحدت لشکر اسلام، حفظ جان

biography of Amir al-Mu'minin Ali (AS), master's thesis, Imam Khomeini International University (RA), supervisor: Dr. Hossein Namazi Far.

7. Manqari, Nasr bin Muzahm, (1403 AH), Safin location, Bi-ja: Al-Arabiya Al-Hadith Institute.

8. Ibn Babouyeh, Muhammad bin Ali, (1386 A.H.), The Causes of Sharia, Qom: Davari Bookstore.

9. Kilini, Muhammad bin Yaqub, (1407 AH), Kafi, Qom: Dar al-Kitab al-Islamiya.

10. Ibn Khaldoun, Abd al-Rahman, (1408 AH), Introduction by Ibn Khaldoun, Beirut: Dar al-Fikr.

11. Sobhani, Jaafar, (1374), Analytical history of the life of Amir al-Mu'minin Ali (AS) (Forugh Velayat), Tehran: Sahifa Publications in collaboration with Jaloh Publications.